# ۱۹۲۸

# روح دیانت

# شناخت امامت و ولایت

اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

وَ جَعَلْناهُمْ أئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَیْنَا إِلَیْهَمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتَاءَ الزَّکَاةِ وَ کَانُوا لَنَا عَابِدِینَ [[1]](#footnote-1)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنان وحی کردیم و آنان فقط ما را عبادت می‌کردند.

شب چهارده خرداد مصادف با بیست و چهارمین سالگرد ارتحال امام راحل (خمینی) قُدِّسَ سِرُّهُ الشّریف است، هدیه می‌کنیم به روح مقدّس آن بزرگوار و ارواح همۀ انبیاء، همۀ علما و مروّجین اسلام و قرآن، ثواب قرائت فاتحه مع‌الصّلوات.

چون فردا شب، شب شهادت امام ابوالحسن الکاظم، امام موسی بن جعفر علیه السلام و دو شب بعد آن مبعث رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم است که منبع همۀ برکات و خیرات است به این تناسب به نظر رسید که بحث تفسیر هفتگی به بحث امامت و نبوّت تبدیل بشود.

**انبیاء فاضل و افضل دارند**

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا [[2]](#footnote-2)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کنند.
در آیات قبلی خداوند متعال از حضرت ابراهیم علیه السّلام و چند نفر دیگر از انبیاء اسم برده، این آیه به آن آیات قبلی اشاره دارد: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً»؛ ما آنها را یعنی همان انبیایی که اسم بردیم ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کنند. می‌دانیم که انبیاء علیهم السّلام همه از جهت فضیلت و معنویّت در یک ردیف نیستند، آنها فاضل و افضل دارند که در آیات قرآن داریم:
تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ [[3]](#footnote-3)

بعضی از رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.
لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى‏ بَعْضٍ [[4]](#footnote-4)

بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم.
ما پیغمبران و رسولان را نسبت به هم تفضیل دادیم، بعضی فاضل و بعضی افضلند، مراتبشان متفاوت است. بعضی از انبیاء فقط نبوّت دارند رسالت ندارند، بین نبی و رسول باید فرق گذاشت؛ نبی فقط از حقایق آسمانی با خبر است به او وحی می‌شود که وقتی با مردم صحبت می‌کند آنها را در معرض آن اخبار قرار دهد. و منظور از رسول پیامبرانی هستند که رسالت و مأموریت دارند علاوه بر نبوّت، انذار و تبشیر کنند و به مردم ابلاغ کنند.
**مقام امامتِ برخی از پیامبران**

بعضی از پیامبران، مقام امامت هم دارند یعنی علاوه بر نبوّت و رسالت دارای مقام امامتند. امامت، آخرین مرحلۀ سیر تکاملی مقرّبان درگاه خداست. نبی «ارائةُ‌الطّریق» می‌کند یعنی راه را نشان می‌دهد، می‌گوید این برنامۀ زندگی شماست، این راه بهشت است و آن راه جهنّم است. اختیار دست شماست، در انتخاب راه مختار هستید.

امّا امامت «اِیصال اِلَی المَطلوب» می‌کند یعنی جان بشر را پرورش می‌دهد، روح بشر را می‌پروراند و بذر عبادت را در دل‌ها رشد می‌دهد. نبی کارش ارائةُ‌الطّریق است، راهنمایی می‌کند امّا امام نورانیّت به جان بشر می‌دهد. پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم هم نبی هم رسول و هم امام است یعنی همۀ مراتب را دارد؛ رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در نبوّت، آخرین مرحلۀ نبوّت و در رسالت، آخرین مرحلۀ رسالت و در امامت، آخرین مرحلۀ امامت را دارد. او همۀ مقام‌ها را دارد؛ هم ارائةُ‌الطّریق می‌کند هم دل و جان بشر را می‌پروراند.

ما می‌دانیم که ما فقط این بدن نیستیم، خیلی زشت است که انسان نفهمد حقیقتش چیست. حقیقتِ من روح و جان من است نه این بدن من، این بدن من مرکب من است، من مقامم خیلی بالاست، بدانیم که ما به این دنیا آمده‌ایم فقط برای اینکه نورانیّت در جان تحصیل کنیم. خیلی زشت است انسان یک عمر زندگی کند آخر نفهمد که وظیفه‌اش در این دنیا چه بوده برای چه به اینجا آمده است؟

آن خدایی که برای زندگی مادّی ما خورشید قرار داده که راه را از چاه نشان بدهد، همان خدا در عالمِ جان ما خورشید قرار داده، امام قرار داده، نبوّت و امامت برای این است که جان ما را روشن کند، بفهمیم که حق کجاست، باطل کجاست. خورشید، این آفتاب فقط زندگی مادّی ما را روشن می‌کند تا چاه را از راه تشخیص بدهیم و در چاه نیفتیم، این بدن ما را شاداب می‌کند امّا امام آمده که جان ما را روشن کند، نورانیّت به جان ما بدهد، سرمایۀ اصلی ما نوری است که با خود می‌بریم. روز قیامت هم:
يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ يَسْعى‏ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْديهِمْ وَ بِأَيْمانِهِمْ [[5]](#footnote-5)

مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان پیش‌رو و از سمت راستشان به سرعت حرکت می‌کند.

 روز قیامت افراد با نوری که دارند حرکت می‌کنند، ما اگر با خود نور نبریم در ظلمت جهنّمیم، هر کسی با آن نور پیش می‌رود، آن نور را باید از اینجا ببریم، آنجا منافقین گدایی می‌کنند به مؤمنین می‌گویند به ما نوری بدهید تا ما هم پیش برویم، مؤمنین می‌گویند اینجا نمی‌شود ما نور را از دنیا آورده‌ایم، اگر می‌توانید به دنیا برگردید و از آنجا نور بیاورید ولی دیگر نمی‌شود.

**افسوس که تاریک بمیریم**

 الآن که ما فرصت داریم حیف است که عمر ما تمام بشود و نفهمیم چه کرده‌ایم. فردا با ظلمت بمیریم و آنجا از دیگران گدایی کنیم، بگوییم از آن نور به ما بدهید و جواب بشنویم، نمی‌شود ، اینجا جای نور دادن نیست، ما این نور را از دنیا آورده‌ایم.

آن خدایی که در عالم دنیا این آفتاب را قرار داده است که زمین را روشن می‌کند، می‌پروراند، گلستان می‌کند. آن خدا در عالم جان ما امام قرار داده نور می‌دهد جان ما را زنده می‌کند، روشن و شاداب می‌کند، بذر عبادت را در جان ما می‌پروراند. الآن کار امام زمان ارواحنا فداه همین است.

**شئون امامت**

 چون امام دارای چند شأن است؛ یکی اینکه مرجع دینی مردم باشد، از او دربارۀ حرام و حلال و واجب سؤال می‌کنند. دیگر اینکه اگر توانست و شرایط موجود بود و مردم آمدند بر مردم حکومت کند، اگر مردم نیامدند که امیرالمؤمنین بیست و پنج سال در خانه نشست چون مردم نیامدند، علی علیه السلام می‌خواست به امر الهی بر مردم حکومت و زعامت داشته باشد ولی محقّق نشد.

یک کار عمدۀ امام تنویر جان بشر و پرورش دادن بذر عبادت در دل‌هاست. این آفتاب که بخواهد زمین را گلستان کند هر زمینی که برای این کار قابل نیست، زمین برای گلستان شدن چند شرط می‌خواهد؛ یکی اینکه زمین نرمی باشد، شوره‌زار و سنگلاخ نباشد. وای بر ما اگر زمین شوره‌زار باشیم. دوّم اینکه بذری که در زمین افشانده می‌شود سالم باشد، بذر پوسیده نباشد. سوّم اینکه آفتاب بر آن بتابد و باران بر آن ببارد. اگر آفتاب نتابد و باران نبارد، این بذر در دل زمین می‌خشکد و می‌پوسد فایده ندارد.

زمین جان ما این‌گونه است؛ زمین جان ما باید شوره‌زار نباشد، ایمان بیاوریم به ما عقل داده‌اند، با عقل تحقیق کنیم؛ خدا یعنی چه؟ پیغمبر یعنی چه؟ خدا و پیغمبر را بشناسیم تا زمین جان ما پاک باشد.
وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ [[6]](#footnote-6)

زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش می‌روید.
**امامت، پرورانندۀ بذر عبادت**

زمین جان پاک باشد بعد بذر عبادت؛ نماز بخوانیم، روزه بگیریم. اوّل زمین پاک باشد؛ شوره‌زار و سنگلاخ نباشد بعد عبادت؛ نماز می‌آید، روزه می‌آید، حجّ می‌آید، اینها همه می‌آید باز هم کافی نیست، باید خودم را به دامن امام بیفکنم، آفتاب امامت بر زمین جان من بتابد تا نماز من رشد کند، روزۀ من رشد کند و الّا می‌پوسد.

یکی از دلائل جدایی ما از مذاهب دیگر همین است، آنها قبول ندارند که امامت نور است و باید بتابد. آنها می‌گویند امام یعنی حاکم، زمامدار. می‌گویند اگر بعد از پیغمبر اکرم همین‌قدر کسی باشد که بر مردم حکومت داشته باشد کافی است دیگر چیزی نمی‌خواهند. و حال آنکه این‌طور نیست. وقتی پیغمبر از دنیا رفت جانشین او باید امام باشد یعنی همان کاری را بکند که خودِ پیغمبر داشت و رشد می‌داد. برای این کار باید علی علیه السّلام بیاید و جان‌ها را رشد بدهد.

**تنویر جان با عنایت امام زمان علیه السلام**

 امام زمان علیه السلام الآن چنین کاری را به عهده دارد، امام زمان الآن مرجع دینی مردم نیست، اکنون بین مردم نیست که پاسخگوی مسائل شرعی مردم باشد. مرجع و حاکم نیست، الآن قدرت ندارد حکومت کند، دنبال او نرفتند. پس چه کاری به عهدۀ اوست؟ کار او همان تنویر جان‌های آماده است، جان‌های آماده را تنویر می‌کند. اگر ما راست می‌گوییم شیعه باشیم الآن زمین جان ما زیر شُعاع آفتاب امام زمان قرار گرفته، او می‌تابد و زمین جان ما را روشن می‌کند. اگر خود را به دامن امام زمان نیفکنیم خورشید او بر زمین جان ما نمی‌تابد، ما رشد نمی‌کنیم. دیگران که قبول نکردند همین است.

الآن در مسجد الحرام غوغایی از جمعیّت است طواف می‌کنند، نماز خوب می‌خوانند، روزه می‌گیرند، قرآن بهتر از ما تلاوت می‌کنند، همه چیز خوب است امّا زیر آفتاب امامت نرفته‌اند، آفتاب امامت بر آنها نمی‌تابد، ابر امامت بر آنها نمی‌بارد. راه ما که از آنها جداست به خاطر همین است و الّا حکومت و زمامداری را همه قبول دارند، این کافی نیست. نه مرجعیّتِ دینیِ تنها کافی است نه حکومتِ تنها کافی است. شعاع امامت و ولایت باید بر زمین جان‌ها بتابد. ولذا آیه می‌فرماید:
وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا

ما آن کسانی را به عنوان امامت قرار داده‌ایم که با فرمان ما هدایت می‌کنند
**جعل امامت ویژۀ مقام حضرت احدیّت**

مذاهب دیگر «جَعَلْنا» را قبول ندارند یعنی قبول ندارند که خدا امام را انتخاب کرده می‌گویند ما خودمان این را درست می‌کنیم. آنها می‌گویند پیغمبر که از دنیا رفت ما خودمان در سقیفۀ بنی‌ساعده جمع شدیم و خلیفه تعیین کردیم. ما می‌گوییم مگر می‌شود؟ خدا می‌گوید من باید جعل کنم خلیفه را من جعل می‌کنم:

إذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إنّی جَاعِلٌ فِی الأرْضِ خَلِیفَةً [[7]](#footnote-7)

به یاد آر هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین خلیفه قرار می‌دهم.

از همان اوّل خدا به ملائکه فرمود من باید خلیفه جعل کنم، من او را معیّن می‌کنم، شما خلیفه‌تراشی نکنید. خلیفه کیست؟ نمایندۀ خداست، آن کسی که کار خدا را انجام می‌دهد. کار خدا چیست؟ خودش فرمود: این خداست که جان‌ها را منوّر می‌کند، خدا ربّ ماست، ربّ ما چکار می‌کند؟ ما را از ظلمات بیرون می‌آورد:

اللَّهُ وَلِیُّ الَّذينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ [[8]](#footnote-8)

خدا ولیّ کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.

حق تعالی می‌گوید من ولیّ مردمِ مؤمنم، بر آنها ولایت دارم، تصرّف و تدبیر می‌کنم، مردم مؤمن را از ظلمت جهل و کفر و نفاق بیرون می‌آورد و به نور معرفت و محبّت خودش منوّر می‌کند.
**ولیّ بشر منحصر به سه نفر**

در آیۀ دیگر به پیغمبر خودش گفته کار تو هم این است که مردم را از ظلمت‌ها بیرون بیاوری به نور برسانی:

كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ [[9]](#footnote-9)

کتابی است که آن را بر تو نازل کردیم تا مردم را از ظلمت‌ها به سوی نور بیرون آوری.

بعد از پیغمبر چه کسی ولیّ شما می‌شود؟ در مورد ولیّ هم قرآن می‌فرماید:

إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ [[10]](#footnote-10)

ولیّ و سرپرست شما فقط خدا و رسول اوست و مؤمنانی که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

 منحصراً ولیّ شما سه نفر بیشتر نیستند؛ یکی الله، دیگری رسول و یکی هم آن کسی که در حال رکوعِ نماز زکات داده است. این را همه گفته‌اند که علی علیه السلام است، شیعه و سنّی متّفقند که آن نفر سوّمی را این آیه نشان می‌دهد. او کسی است که در حال رکوعِ نماز زکات می‌دهد، او ولیّ شماست. این آیه ولایت را منحصر می‌کند، غیر خدا، رسول و علی کسی ولیّ نیست. بعد برای اینکه اولاد علی هم بیایند آیۀ دیگر می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللَّهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ [[11]](#footnote-11)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولی‌الامر را که از شما هستند اطاعت کنید.

 این آیه هم نشان داده که بعد از علی فرزندان او هستند که اولی‌الامرند، آنها در ردیف خدا و رسولند، همه معصوم از خطا هستند. پس معلوم می‌شود ولایت با آنهاست.
**انتخاب خلیفۀ رسول خدا فقط با خداست**

خدا می‌گوید: «إنّی جَاعِلٌ فِی الأرضِ خَلِیفَةً»[[12]](#footnote-12)؛ من باید خلیفه را انتخاب کنم. خلیفه یعنی جانشین من، یعنی کسی که کار من را انجام می‌دهد، مردم را از ظلمت‌ها به نور می‌آورد. مثالی عرض کنم: استاد دانشگاهی می‌خواهد به مسافرت برود، چه کسی را جای خودش می‌نشاند؟ مگر می‌شود حمّال‌ها جمع شوند برای او جانشین معیّن کنند؟ خودِ او باید معیّن کند، شکّی در آن نیست. عقلا می‌گویند استاد دانشگاه در غیاب خود باید کسی را معیّن کند که بتواند کار او را انجام بدهد. لذا خودش معیّن می‌کند. اگر حمّال‌ها که هیچ سررشته‌ای از کار ندارند بیایند استاد معیّن کنند این روش عقلایی نیست.

پیغمبر از طرف خداوند ولیّ است، می‌خواهد برود ولیّ معیّن می‌کند. آنها می‌گویند پیغمبر رفت اصلاً ولیّ معیّن نکرد ما خودمان انجام می‌دهیم. مثل استاد دانشگاه، خودش رفت حمّال‌ها جمع شدند استاد معیّن کردند. این‌که معنا ندارد و عقلانی نیست. خدا می‌گوید من کارم این است از ظلمت‌ها به نور می‌آورم، پیغمبر تو هم کارت این است، بعد از پیغمبر هم علی و فرزندان علی به همین شیوه ادامه می‌دهند. این عقلایی است.
**آقایان جوان‌ها و اهمّیّت امام شناسی**

آقایان جوان‌ها متوجّه باشید مبانی مذهبی ما مورد هجوم دشمن قرار گرفته به تحکیم اعتقادات خود بپردازید، مذهب خود را خوب بشناسید که ما با چه مبنایی شیعه هستیم، فرق ما با دیگران چیست؟ اختلاف در جعل خلیفه است. خدا می‌گوید خلیفه جانشین من است، من باید او را معیّن کنم، به شما مربوط نیست، شما چرا باید معیّن کنید، من خودم معیّن کردم: «إنّی جَاعِلٌ فِی الأرضِ خَلِیفَةً».

ما شیعیان همه چیز را از قرآن می‌گیریم، می‌گوییم خدا گفته است من جعلِ خلیفه می‌کنم. دربارۀ ابراهیم می‌گوید: «إنّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»[[13]](#footnote-13)؛ من تو را برای مردم امام قرار دادم. به داوود گفتیم: «یَا دَاوُودُ إنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الأرْضِ»[[14]](#footnote-14)؛ ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم.

اینجا هم می‌گوید: «جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً»؛ ما آنان را امام قرار دادیم. همه‌اش جعل الهی است، تعیین خداست، یعنی کار امامت جَعلَش با خداست. و گفتیم امامت تنها حکومت نیست که کار هر کسی باشد، امامت دارای چند شأن است هم باید مرجع دینی باشد، هم اگر مردم آمدند حکومت کند و اگر نیامدند تنویر جان‌ها می‌کند، دل‌ها را روشن می‌کند، نورانیّت می‌دهد، بذر عبادت را در دل‌ها می‌پروراند آن‌طور که آفتاب، بذرها را می‌پروراند و گلستان می‌کند.

امام زمان علیه السّلام حالا حکومت ندارد، مرجعیّت دینی هم ندارد امّا کار خودش را انجام می‌دهد تنویر می‌کند جان‌ها را، ولی باید آماده باشند و خودشان بیایند. ما با ابوجهل کار نداریم او را رها کن. با ابوذر کار داریم، شما دنبال من بیا، من شما را روشن می‌کنم. وظیفۀ ما در حال حاضر این است که امامان خود را بشناسیم، بدانیم که کارِ ما چیست.
**امام معصوم و جوشش خیرات و برکات از درون او**

در اینجا حرف زیاد است مثلاً همین آیه که فرمود: «وَ أَوْحَیْنَا إلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ»؛ انجام کارهای نیک را به آنان وحی کردیم. یکی از امتیازاتی که ما شیعیان داریم همین است، می‌گوییم آن امامی که ما معتقدیم و باید بر ما حکومت کند او کسی است که همۀ خیرات از درونش می‌جوشد. خدا می‌گوید من ساختمان وجود امام را طوری ساخته‌ام که از خودش می‌جوشد اصلاً نیازمند به دیگری نیست.

«وَ أَوْحَیْنَا إلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ»؛ امام وحی تکوینی دارد، تکویناً ساختمان وجود امامان طوری ساخته شده که از درونشان علم و معارف و خیرات می‌جوشد، ممکن نیست از وجود آنها گناه بجوشد یا کار اشتباهی از آنها سربزند. نه اینکه مجبورند. نه، اختیار دارند، بشرند بشر مختار است منتهی بشرِ مختاری است که خدا ساختمانش را طوری ساخته که از آن، خیرات و برکات می‌جوشد.

هیچ امامی پیش کسی درس نخوانده حتّی نزد پیغمبر و یا پیش پدران خود هم درس نخوانده‌اند. امامِ قبلی که از دنیا رفت خداوند یکجا همۀ امور را در قلب امام بعدی جا می‌دهد. اگر چه کودک باشد. مگر در قرآن نیامده است که یحیی بچّه بود من نبیّ‌اش کردم: «آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً»[[15]](#footnote-15)؛ در حالی که کودک بود فرمان نبوّت به او دادیم. دربارۀ حضرت عیسی علیه السلام مطلب این است: او نوزاد بود چون مادرش شوهر نداشت او را متّهم می‌کردند می‌گفتند این بچّه را از کجا آورده‌ای؟ ولذا عیسای نوزاد در دامن مادرِ خود این‌چنین سخن گفت:

إنّی عَبْدُاللهِ آتانِیَ الْکِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا [[16]](#footnote-16)

از همان اوّل چند مطلب را خاطر نشان کرد؛ بعد از این کسانی می‌آیند که مرا خدا یا پسرخدا می‌دانند، حالا خودم می‌گویم من نه خدا هستم نه پسرخدا، من عبداللّهم، بندۀ خدا هستم: «آتانِیَ الْکِتَاب»؛ به من نبوّت خواهد داد. بچّه است می‌گوید من پیغمبر خواهم شد، انجیل بر من نازل خواهد شد. بعد می‌خواهد بگوید مادرِ مرا متّهم نکنید: «وَ بَرًّا بِوالِدَتی»[[17]](#footnote-17)‏؛ مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده است. یعنی من فقط مادر دارم، پدر ندارم، من مأمورم از مادرم احسان داشته باشم. او با نوزادی‌اش نشان داد که مادرش پاکدامن است. ما همۀ معارف خود را از قرآن می‌گیریم.

**حضرت امیر علیه السلام و تلاوت قرآن به هنگام نوزادی**

حضرت امیر علیه السلام را ببینید، جلسۀ قبل گفته شد نوزاد است تازه متولّد شده است، از خانۀ کعبه بیرون آمده، بغل مادرش است هنوز چشم باز نکرده، پستان نگرفته بین این جمعیّت، خودش را در آغوش پیغمبر اکرم انداخت و قرآن خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ قَدْ أفْلَحَ المُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ [[18]](#footnote-18)
علی علیه السلام قرآنِ نیامده را می‌خواند. عرض کردم یعنی می‌گوید یا رسول الله! من زبان گویای تو و عصای دست تواَم. عصای موسی سَحَرۀ فرعون را بلعید، من عصای تو هستم، دشمنان تو را با زبانِ خودم خواهم کوبید. ولذا می‌گوییم امام نهم، امام جواد علیه السلام نُه ساله بود امام شد، درسی پیش کسی نخوانده پیش پدرش هم نخوانده، تمام علوم در او پیدا شده است. و یا امام دهم علیه السلام هشت ساله بود امام شد. امام زمان علیه السلام پنج ساله امام شده است. منطق شیعه این است یعنی مراقب باشیم امتیازات ما از دیگران همین‌هاست. امامی لازم داریم، خورشیدی که بر زمین جان ما بتابد و به ما نورانیّت بدهد و بذر عبادت را در دل‌ها رشد بدهد. همه‌اش جعل الهی است، در اینجا حرف زیاد است بقیّه می‌ماند.
**باطن بیمار و انحراف از حجّت پروردگار**

به مناسبت شهادت امام کاظم علیه السلام عرض می‌کنم: وقتی مردمی عقلاً و فکراً بیمار شدند هیچ لذّتی را غیر از خوش خوردن، خوش خوابیدن، اشباع شهوات کردن و به جان و مال و ناموس دیگران تعدّی کردن درک نمی‌کنند. اکثر مردم این چنینند. این‌گونه مردم در میان خودشان از معاویه خوششان می‌آید، معاویه را می‌پسندند و روی سرشان می‌نشانند. از هارون عبّاسی خوششان می‌آید. امّا فرق امام علی علیه السلام را می‌شکافند، از او خوششان نمی‌آید. امام کاظم علیه السلام را هفت یا چهارده سال در زندان نگهش می‌دارند. به قول آن شاعر عرب که می‌گوید:
بَلادٌ مَا اَرَدْتَ وَجَدْتَ فِیْهَا وَ لَیْسَ یَفُوتُهَا اِلَّا الْکِرامُ [[19]](#footnote-19)
ویران باد آن شهر و دیاری که در میان مردمش همه چیز محترم است، هر زن رقّاصه‌ای و هر دمبک‌زنی محترم است مگر رجالِ علم و مردان تقوا و فضیلت که منفورند.
جای آن است که خون موج زند دردل لعل زین تغابن که خَزَفْ می‌شکند بازارش
**توطئۀ هارون عبّاسی برای به زندان افکندن امام موسی بن جعفر علیهما السلام**

هارون عبّاسی به نام خلیفۀ پیغمبر، به نام حاکم اسلامی چند کشور پهناور اسلامی تحت حکومتش بود حتّی به ابر آسمان می‌گفت هر جا که می‌خواهی برو ببار، از قلمرو حکومت من خارج نمی‌شوی. این هارون با این همه عظمت و سلطنت از اینکه امام کاظم علیه السلام در مدینه مورد محبّت مردم است و مردم از امام راضی هستند ناراحت بود و رنج می‌بُرد، دنبال فرصت می‌گشت که او را از مدینه به بغداد بیاورد و زیر نظر خودش نگه دارد، تمام سعی او این بود ولی موفّق نشد.

خودِ هارون به بهانۀ حجّ به مدینه آمد امّا در واقع برای دستگیری امام کاظم بود. مردم از او استقبال با شکوهی کردند، به مدینه وارد شد خواست تقدّسی نشان دهد اوّل به حرم پیغمبر اکرم برای زیارت آمد، مردم هم وارد شدند. امام کاظم علیه السلام در مسجد پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم مشغول نماز بود. این مرد با کمال بی‌حیایی مقابل قبر پیغمبر اکرم ایستاد خطاب به حضرت با صدای بلند گفت:

يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ‏ مِنْ أَمْرٍ قَدْ عَزَمْتُ‏ عَلَيْهِ فَإِنِّی أُرِيدُ أَنْ آخُذَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَأَحْبِسَهُ [[20]](#footnote-20)

 ای رسول خدا! به خاطر تصمیمی که گرفته‌ام از شما معذرت می‌خواهم، آمده‌ام عذرخواهی کنم، من می‌خواهم پسر شما موسی بن جعفر را دستگیر و زندانی کنم.

لِأَنِّی قَدْ خَشِيتُ أَنْ يُلْقِیَ بَيْنَ أُمَّتِكَ حَرْباً تُسْفَكُ فِيهَا دِمَاؤُهُمْ

زیرا می‌ترسم در بین امّت شما جنگ به وجود بیاورد و خون‌ریزی کند.

من برای اینکه مردم را نگه دارم و دین شما را حفظ کنم به اینجا آمده‌ام. منظورش این بود که ببیند مردم چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهند، اگر بین مردم سر و صدایی ایجاد شد و از امام دفاع کردند نرم‌تر می‌شویم و از تصمیم خود برمی‌گردیم، این کار را نمی‌کنیم. اگر دیدیم که مردم سکوت کردند و اعتراضی نکردند مراد ما حاصل شده خوشحال می‌شویم. دید سر و صدایی نشد، مرده‌دلان عکس‌العملی نشان ندادند، خوشحال شد دستور داد سرِ نماز امام کاظم علیه السلام را دستگیر کردند.
بعد دستور داد دو تا محمل فراهم کردند، در یکی امام را قرار دادند، یکی را به بصره بردند، دیگری را به بغداد بردند که مردم نفهمند امام کجاست. امام را به بصره بردند، یک‌سال در زندانِ فرماندار بصره زندانی کردند. بعد حضرت را به بغداد منتقل نمودند، آنجا حضرت را به زندان فضل بن ربیع تحویل دادند. از آنجا تحویلش گرفتند به فضل بن یحیی تحویل دادند. مرتّب از این زندان به آن زندان، بعد امام را به سِنْدِی بن شاهک یهودی سپردند و سرانجام در زندان او مسمومش کردند. حالا ما در زیارتشان هم می‌خوانیم:

السّلامُ عَلَی الْمُعَذَّبِ فِی قَعْرِ السُّجُونِ‏ وَ ظُلَمِ الْمَطَامِيرِ ذِی السَّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلَقِ الْقُيُودِ [[21]](#footnote-21)

سلام ما بر آن آقا و مولایی که در قعر زندان‌ها و سیاه‌چال‌ها زیر شکنجه و اذیّت و آزار بود و ساق‌های پایش با حلقه‌های زنجیر کوبیده شد.

سلام دیگر ما به آن آقای مظلومی که تابوت نیاوردند جنازه‌اش را ببرند. روز بیست و پنجم ماه رجب درِ زندان باز شد تابوت آوردند جنازۀ امام کاظم علیه السلام را بیرون بردند. امّا آن آقای مظلومی که ما سراغ داریم تابوت نیاوردند جنازه‌اش را ببرند بلکه نیزه آوردند، سر بی‌تنش را بالای نیزه زدند، تن بی‌سرش را هم زیر سم اسب‌ها لگدمال کردند.

اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلَی القَومِ الظّالِمین

وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُون‏

 و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیۀ 73. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ انبیاء، آیۀ 73. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ بقره، آیۀ 253. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سورۀ اسراء، آیۀ 55. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ حدید، آیۀ 12. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ اعراف، آیۀ 58. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ بقره، آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ بقره، آیۀ 257. [↑](#footnote-ref-8)
9. - سورۀ ابراهیم، آیۀ 1. [↑](#footnote-ref-9)
10. - سورۀ مائده، آیۀ 55. [↑](#footnote-ref-10)
11. - سورۀ نساء، آیۀ 59. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سورۀ بقره، آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-12)
13. - سورۀ بقره، آیۀ 124. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سورۀ ص، آیۀ 26. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سورۀ مریم، آیۀ 12. [↑](#footnote-ref-15)
16. - سورۀ مریم، آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-16)
17. - سورۀ مریم، آیۀ 32. [↑](#footnote-ref-17)
18. - سورۀ مومنون، آیات 1و2. [↑](#footnote-ref-18)
19. - فیه ما فیه مولانا، متن 252. [↑](#footnote-ref-19)
20. - عیون اخبار الرّضا علیه السلام، جلد 1، صفحۀ 73. [↑](#footnote-ref-20)
21. - بحارالانوار، جلد99، صفحۀ 17. [↑](#footnote-ref-21)